جلسه 699

شنبه 29/11/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به استدلال مرحوم شیخ بود بر نفی حجیت مشکوک الحجیة به آیاتی که نهی می کند از اتباع ظن، که لاتقف ما لیس لک به علم، یا إن یتبعون الا الظن و إنّ الظن لایغنی من الحق شیئا.

مرحوم شیخ فرموده است که این آیات نهی از عمل به ظن می کند مطلقا. لازمه این نهی عدم حجیت ظن است الا ما خرج بالدلیل. این آیات می شود اماره شرعیه بر عدم حجیت ظن. پس اگر شک کردیم که شهرت حجت است یا نه، با این آیات ثابت می کنیم که شهرت حجت نیست.

مرحوم نائینی اشکال کرده است به مرحوم شیخ، فرموده تمسک به این آیات تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. چرا؟ برای اینکه حجیت ظن یعنی شارع اعتبار کرده باشد مثلا شهرت را علم به واقع. وقتی ما احتمال می دهیم شهرت حجت باشد یعنی احتمال می دهیم که از نظر شارع شهرت علم باشد به واقع. آنوقت چه جور تمسک کنیم به ادله ناهیه از اتباع غیر علم؟ شاید شهرت از نظر شارع علم است. تمسک به عام می شود در شبهه مصداقیه خود عام. تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام ضروری البطلان است. آنی که محل بحث است تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل است که مشهور قبول ندارند ولی بعضی قبول دارند، اما تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام ضروری البطلان ومجمع علی بطلانه هست.

مرحوم آقای خوئی در دراسات فرموده: حق با شیخ اعظم است، واین اشکال مرحوم نائینی وارد نیست. چرا؟

فرموده: اولا: ما دو تا نقض می کنیم:

نقض اول: ایشان در مورد شک در حجیت اماره فرمود که ما می توانیم رجوع کنیم به اصل برائت. رفع ما لایعلمون.

خب جناب نائینی آنجا شک در حجیت مثلا شهرت اگر کردیم و بعد رجوع کردیم به رفع ما لایعلمون آنجا تمسک به عام در شبهه مصداقیه نبود؟ شک داریم این مورد ما لایعلمون است یا ما لایعلمون نیست. خب همین اشکال به شما هم وارد است.

نقض دوم: این فرمایش مرحوم نائینی موجب لغویت این آیات می شود. این آیات می شوند لغو. چرا؟ برای اینکه این آیات دیگر چه فائده ای دارند؟ مقطوع الحجیة مثل خبر ثقه که قطع به حجیت آن داریم که این آیات شاملش نمی شود. مشکوک الحجیة مثل شهرت هم که نمی شود به این آیات رجوع کرد به نظر شما. پس مورد این آیات می شود مقطوع عدم الحجیة مثل قیاس. خب وقتی ما قطع داریم به عدم حجیت یک ظنی، دیگر چه نیاز به این آیات است. ما در مورد قیاس یقین داریم که نباید عمل به قیاس بکنیم. این آیات فقط برای جائی که ما می دانیم ظنی معتبر نیست نازل شده است؟ این لغو است.

ثانیا: اما راه حل: آقای خوئی فرموده حکومت اعتبار اماره بعد الوصول هست نه مطلقا. درست است خبر الثقة علم، الشهرة علم اگر معتبر باشد، اما علم بعد الوصول. حکومت ادله حجیت اماره بر عمومات در فرض وصول هست نه مطلقا.

این فرمایش آقای خوئی در دراسات.

در مصباح الاصول که دوره لاحقه بعد از دراسات است یک مطلبی را هم اضافه کرده اند، فرموده اند البته ما خودمان به شیخ اعظم اشکال داریم، و آن اشکال این است که اصلا این آیات ظهور ندارد در نهی مولوی از عمل به ظن، بلکه این آیات نهی از اتباع ظن می کند. نهی از اتباع ظن ارشاد است به حکم عقل که رکون شما در زندگی به علم باشد. اگر هم یک جایی به ظن عمل می کنید بدانید که این ظن حجت است و عمل کنید. این حکم عقل است. عقل می گوید که حجیت ظن باید منتهی بشود به علم، یعنی به این منتهی بشود که من می دانم که شارع ظن به قبله را حجت قرار داده است، من می دانم که در فرض شک جعل برائت کرده است. این حکم عقل است. وقتی آیات این را گفت مفاد آیات دیگر این نیست که من ظن را حجت قرار ندادم تا در مشکوک الحجیة ما نفی کنیم حجیت شرعیه ظن را. نه، مفاد این آیات این است که به مشکوک الحجیة عمل نکنید، این را عقل شما می گوید. خب حرف درستی هست. اما نمی گوید که مشکوک الحجیة شرعا حجت نیست، شاید شرعا حجت باشد، منتهی عقلا استناد به مشکوک الحجیة جائز نیست و این هم مطلب واضحی است نیاز به این آیات هم نبود. اما از این آیات بخواهیم استفاده کنیم که لم یجعل الشارع الحجیة للشهرة، نه این را نمی توانیم استفاده کنیم.

اقول: در اینجا مطالبی را عرض می کنیم:

مطلب اول: اما فرمایش مرحوم نائینی که فرمود: تمسک به عام در شبهه مصداقیه عام می شود اگر بخواهیم در موارد شک در حجیت اماره به عموم لاتقف ما لیس لک به علم تمسک کنیم.

این فرمایش ایشان در صورتی درست است که ظاهر علم اعم باشد از علم وجدانی وعلم اعتباری، اگر اینطور باشد خب حجیت شهرت که مشکوک شد بنابر نظر مرحوم نائینی حجیت یعنی جعل علمیت، می شود شبهه مصداقیه علم. اما این فرمایش خلاف ظاهر است، ظاهر لفظ علم، علم وجدانی است نه اعم از علم وجدانی و علم اعتباری. ظهور دانستن در دانستن وجدانی است. می شود مثل ظهور إذا شککت فابن علی الاکثر در شک وجدانی. خب جناب نائینی شما در این مثال شک تا یقین نکنید به تخصیص یا به حکومت لاشک لکثیر الشک تمسک نمی کنید به عمومات إذا شککت فابن علی الاکثر؟ قطعا تمسک می کنید. می گوئید هذا شک وجدانی. ولذا برخی از فقهاء می گویند کثیر الشک فقط در عدد رکعات نماز شارع گفته اعتناء به شکش نمی کند، ولی در جاهای دیگر مشهور فقهاء لعلهم فرموده اند اعتناء به شک می کند چون اطلاق دارد دلیل مثلا طواف إذا شککت فلم ترد أ ستّا طفت أم سبعا فأعد الطواف، آنجا که نداریم لاشک لکثیر الشک فی الطواف. ولذا مشهور می گویند تا وسواس نشوی به صرف کثیر الشک شدن در غیر رکعات و افعال نماز نمی شود بگوئی من اعتناء به شکم نمی کنم، چون اطلاق دارد ادله شک. ادله علم هم ظهورش در علم وجدانی است، علم اعتباری مثل خبر الثقة علم ولو حکومت است اما لبش به تخصیص برمی گردد. اینکه ما بیائیم بگوئیم ظهور علم در لاتقف ما لیس لک به علم اعم است از علم وجدانی و علم تعبدی، هم خلاف ظاهر است وهم دیگر حکومت پیدا نمی کند خبر الثقة علم بر این آیه، ورود می شود. پس چرا شما تعبیر می کنید به حکومت. اگر واقعا ظهور علم در اعم از علم وجدانی واعتباری باشد خب دلیل خبر الثقة علم ورود پیدا می کند بر آیه. نباید تعبیر کنید به حکومت. بله اگر بحث ورود باشد آنوقت اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه پیش می آید، ولی ورود حرف درستی نیست.

این راجع به اصل فرمایش مرحوم نائینی.

مطلب دوم: اما راجع به فرمایشات مرحوم آقای خوئی.

می گوئیم جناب آقای خوئی! آن راه حلتان که حکومت تابع وصول است، چون حجیت واقعیه تا به مکلف نرسد اثر ندارد. پس حکومت حجیت مثلا خبر ثقه بر این عمومات بعد از وصول دلیل حجیت این خبر ثقه است.

خب جناب آقای خوئی! این فرمایش شما قابل ایراد است. کی می گوید لایترتب اثر علی الحجة الواقعیة قبل الوصول؟ این اول الکلام است. آنی که مترتب نمی شود منجزیت و معذریت عقلیه است، نه هر اثری. منجزیت و معذریت عقلیه بله تابع وصول است، اما حکومت از شئون خطاب مولاست، چه ربطی دارد به وصول. حالا لاشک لکثیر الشک به من واصل نشود واقع حکومت ندارد بر إذا شککت فابن علی الاکثر؟

مگر بیائید همان عرض ما را که مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می کند ما در مورد حجیت امارات بیائیم بگوئیم ولو خبر الثقة به لسان جعل علمیت است اما متفاهم عرفی به مناسبت حکم وموضوع این است که بعد الوصول علم است. این شد یک استظهار که ما بعید نمی دانیم. اما این استدلال آقای خوئی را قبول نداریم که حجت واقعیه قبل الوصول هیچ اثری ندارد، پس حکومت آن بر ادله علم بعد الوصول است. هذا اول الکلام.

البته تمام این بحثها مبتنی بر این است که ما حجیت امارات را به معنای علمیت آن بدانیم، جعل العلمیة. ما که این مبنا را قبول نداریم و معتقدیم حجیت امارات نه در سیره عقلاء ونه در روایات شرعیه به معنای جعل علمیت نیست بلکه جعل منجزیت و معذریت است اصلا این اشکال مرحوم نائینی ودفاع آقای خوئی از مرحوم شیخ در مقابل مرحوم نائینی را ما اصلا سالبه به انتفاء موضوع می دانیم. حجیت امارات به معنای جعل علمیت نیست تا مرحوم نائینی اشکال شبهه مصداقیه را مطرح کند وآقای خوئی هم به این نحو جواب بدهد.

مطلب سوم: اما آن دو تا نقض که آقای خوئی به مرحوم نائینی مطرح کرد که اگر تمسک به این آیات بشود تمسک به عام در شبهه مصداقیه در موارد شک در حجیت، پس شما چه جور در موارد شک در حجیت به رفع ما لایعلمون تمسک کردید؟

خب این اشکال به حسب ظاهر به مرحوم نائینی وارد است. مگر مرحوم نائینی اینجور دفاع کند، بگوید که من در آن تمسک به برائت اصل موضوعی جاری می کنم استصحاب می کنم عدم حجیت این اماره مشکوکه را. استصحاب می گوید لیس هذا علما تعبدیا، علم وجدانی هم که نیست، موضوع رفع ما لایعلمون را با استصحاب تنقیح می کنم. می گویم لیس لی علم وجدانی بحرمة شرب التتن. این اماره مشکوک الحجیة هم که می گوید شرب التتن حرام استصحاب می گوید لم یجعل هذا علما تعبدیا. موضوع درست می شود منقح می شود برای عموم برائت.

اما در مانحن فیه مرحوم نائینی معتقد است که استصحاب عدم حجیت تحصیل حاصل است. چرا؟ برای اینکه شما می خواهید برای حرمت استناد و إسناد استصحاب کنید عدم حجیت را، مرحوم نائینی می گوید این تحصیل حاصل است. چرا؟ برای اینکه حرمت استناد و إسناد به مجرد شک در حجیت ثابت می شود. تا شک در حجیت بکنی حرام است استناد به این مشکوک الحجیة و إسناد مضمون آن هم به شارع حرام است، استصحاب عدم حجیت برای این اثر حرمت استناد و إسناد می شود تحصیل حاصل، اما برای جواز تمسک به دلیل برائت که تحصیل حاصل نیست.

پس این نقض آقای خوئی را ممکن است مرحوم نائینی جواب بدهد.

اما آن نقض دوم که فرمود این آیات لغو می شود. حالا مرحوم آقای صدر جواب داده فرموده لغو نیست، چون ما می فهمیم که بعضی از ظنون حجت نیست، خود این فائده است. اگر بنا بود مطلق ظن حجت باشد که آیه نمی گفت لاتقف ما لیس لک به علم. معلوم می شود فی الجمله ظنی داریم که حجت نیست. وکفی به فائدة.

ما این را نمی گوئیم بلکه جواب دیگری می دهیم، ما می گوئیم نهی مولوی است، نهی مولوی از عمل به ظن غیر معتبر لغو نیست. مولا نهی طریقی مولوی می کند از عمل به همان ظنی که می دانی معتبر نیست. اما چقدر فرق است که شما بدانی یک ظنی معتبر نیست و بین اینکه شارع بیاید نهی مولوی کند از عمل به آن. خب این زاجریتش بیشتر هست. الان همه می دانند که تعبیر خواب و کتاب دعا باز کردن و فال گیری اینها اعتبار شرعی ندارد. اما اگر یک آیه ای می آمد می گفت لا تعلموا به کتاب دعا باز کردن و فال گیری خب مردم نمی رفتند سراغ این چیزها. الان می گویند خب حجت نیست نباشد، خیلی مهم نیست برایشان. اما وقتی شارع نهی مولوی طریقی می کند می گوید نروید سراغ اینها، خود این خطاب شارع آکد است در زاجریت، لغو نیست.

مطلب چهارم: مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول بیان اضافه ای داشت، گفت من خودم به مرحوم شیخ ایراد دارم، در عین حالی که علی المبنا اگر نهی از اتباع ظن نهی مولوی باشد تمام اشکالات مرحوم نائینی را جواب دادم نقضا و حلا، اما یک اشکال مبنائی به شیخ انصاری دارم، وآن این است که این آیات ظهور ندارد در نهی مولوی، بلکه نهی از محور قرار دادن ظن است. واین حکم عقل است، که باید محور علم باشد، و اگر به ظن عمل می کنی چون می دانی این ظن حجت است والا عمل نکن. خب طبیعی است که با این تفسیر نمی شود به این آیات تمسک کرد برای نفی حجیت شرعیه مثلا شهرت. چون شارع می گوید تا علم نداری به حجیت شهرت عمل نکن اتباع نکن. اینکه نمی گوید ما شهرت را حجت قرار ندادیم شرعا.

به نظر ما در این مبنا حق با آقای خوئی است. چرا؟ برای اینکه آیا لاتقف ما لیس لک به علم نگفته لاتعمل بالظن، یا لاتعمل بما لیس لک به علم. گفته لا تقف أی لاتتبع، دنباله روی نکن آنچه را که به آن علم نداری. من اگر در مورد ظن به قبله بیایم به طرف مظنون القبله نماز بخوانم، منتهی اگر امکان تحصیل ظن اقوی هست باید بروم سراغ ظن اقوی، ولی اگر امکان تحصیلش نیست، فعلا ما ظن داریم که قبله به این سمت است، حجت است ظن به قبله، اگر امکان تحصیل علم یا ظن اقوی نباشد مطلق ظن به قبله حجت است. من که به ظن به قبله نماز می خوانم و اعتماد می کنم به مظنون القبلة، من دنباله روی از ظن نکردم، من دنباله روی کردم از این حدیث شریف که یجزی التحری إذا لم یعلم این وجه القبلة. من به این حدیث که می دانم معتبر است عمل کردم. من دنباله روی این حدیث کردم. من اگر استصحاب هم می کنم بقاء وضوء را، دنباله روی کردم از صحیحه شریفه زراره که لاتنقض الیقین بالشک، من دنباله روی از شک در بقاء در وضوء نکردم. من دنباله روی کردم از صحیحه شریفه زراره. پس این عمل به ظن از آیه استفاده نمی شود که نهی دارد، اتباع ظن نهی دارد.

اما آیه دوم هم همینطور است. آن هم دارد إن یتبعون الا الظن آن هم اتباع ظن را می گوید. اتباع ظن غیر از عمل به ظن است. دنباله روی کردن از ظن صدق نمی کند در اینجایی که من دنباله روی می کنم از علمم به امر شارع واذن شارع در عمل کردن به ظن. من دنباله روی می کنم از علم خودم نه از ظن.

علاوه که آیه دوم سیاقش سیاق مخاصمه واحتجاج با کفار است. کفار وقتی با آنها احتجاج می کنیم آیا باید بگوئیم در اسلام اتباع ظن جائز نیست در اسلام ظن معتبر نیست؟ این می شود احتجاج و تخاصم با کفار؟ باید با کفار که سخن می گوئیم به یک مطلبی استناد کنیم که ارتکاز آنها موافق با آن باشد. آنی که در ارتکاز عقلائی و عقلی کفار است به آن استناد کنیم نه به اینکه شارع نهی کرده است از عمل به ظن، شرعا ظن معتبر نیست. این چه تخاصم و احتجاج با کفاری می شود.

ولذا این آیات یا به تعبیر بعضی ها در خصوص اصول دین است که در اصول دین معرفت لازم است، ظن ارزش ندارد ولو ظن ناشی از اماره. و یا بگوئیم اختصاص به اصول دین ندارد ولی ظهورش این است که از طرف غیر عقلائی پیروی نکن. الان هم گاهی مناظره بکنند دو نفر با هم یکی بگوید در فلان روزنامه اینجور نوشته اند، او در مقابلش بگوید این درست نیست که آدم بخواهد به ظن وگمان یک اتهامی را وارد کند بر اساس گفته یک روزنامه. در حالی که همین آقایان در اقرار ممکن است یقین پیدا نکنند به صدق اقرار. آقا آمده اقرار کرده که من یک میلیون تومان به زید بدهکارم، پیش قاضی هم اقرار کرده (لازم نیست اقرار پیش قاضی حالا به عنوان قدر متیقن)، ما احتمال می دهیم اشتباه کرده، خودش هم بعدش می گوید من اشتباه کردم، ولی به درد نمی خورد، ادعای اشتباه بعد از اقرار که ارزش ندارد. قاضی می گوید شاید هم راست می گوید اشتباه کرده ولی من چه بکنم به هر عاقلی بگوئی می گوید اقرار معتبر است. ولذا یک میلیون را می دهند به این مقرله. اینجا با اینکه عمل به ظن می کند اما هیچ وقت توبیخ نمی کنند که تو داری به ظن وگمان حکم می کنی. می گوید چه ظن و گمانی؟ آقا اقرار کرده است.

ولو یقین وجدانی ندارد اما مراد از اینکه به ظن نباید عمل کرد ظهور پیدا می کند در اینکه یعنی به چیزی که طریق عقلائی بر آن قائم نشده است.

اگر این را بگوئیم دیگر طرق عقلائیه از این آیات استفاده نمی شود که اعتبار ندارد.

سؤال وجواب: در جائی که طریق عقلائی هست یا شک داریم طریق عقلائی است خبر ثقه که یقینا طریق عقلائی است بتوضیح سیأتی فی محله، شهرت شک داریم طریق عقلائی است یا نه، خبر غیر ثقه یقین داریم طریق عقلائی نیست، بله از این آیات طبق بیانی که الان کردیم استفاده می شود ارشاد به حکم عقل که از این مشکوک الحجیة العقلائیة یا معلوم عدم الحجیة العقلائیة اتباع نکنید. بله، منتهی نهی ارشادی است، ارشاد است به همان ارتکاز عقلاء.

مرحوم آقای صدر در این بحث اصول یک مبنائی دارد و در بحث حجیت خبر واحد مبنایش عوض شده است. در بحث مانحن فیه می گوید آیات فوق ظهور دارند در نهی ارشادی، اما نه ارشاد به حکم عقل بلکه ارشاد به عدم حجیت ظن. کأنه این آیات می گویند لیس الظن حجة. اینجوری می گوید.

بعد فرموده: اصلا آنوقت این آیات یک عامی می شود که می شود حجیت مشکوک الحجیة را نفی کرد حتی اگر ما قائل به مسلک مرحوم نائینی بشویم که می گفت خبر الثقة علم. دیگر اشکال شبهه مصداقیه اصلا پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه این عمومات طبق مبنای مرحوم نائینی می گوید لم یجعل الظن علما. نفی حجیت ظن. خب آن دلیلی که می گوید مثلا خبر الثقة علم نسبتش با این عموم می شود نسبت مخصص به عام. اینکه شبهه مصداقیه نمی شود حتی روی مسلک مرحوم نائینی. ولذا اگر شک کردیم که در مورد شهرت هم آمده است که الشهرة علم می شود شک در تخصیص زائد، دیگر اصلا اشکال مرحوم نائینی وارد نمی شود.

حتی اگر ورود بگوئیم در جاهای دیگر بگوئیم رفع ما لایعلمون علم اعم از علم وجدانی و علم تعبدی است، اما دیگر وقتی شارع می گوید لم یجعل الظن علما روشن است نفی می کند که ظن علم اعتباری باشد. اگر یک جائی دلیل آمد گفت خبر ثقه علم اعتباری است می شود تخصیص. شک داشتیم مثلا خبر حسن یا شهرت اعتبر علما، می شود شک در تخصیص زائد به عام تمسک می کنیم.

این فرمایش آقای صدر است در اینجا.

اما در بحث خبر واحد فرموده: این آیات ارشاد هستند به حکم عقل به اینکه محور کار علم باشد، یعنی همانی که آقای خوئی فرمود، که اگر عمل به ظن هم می کنید چون می دانید حجت است عمل کنید. چرا؟

ایشان فرموده اما آیه لا تقف از قفو می آید، قفو یعنی اتباع الاثر دنباله روی کردن. کسی که به ظنی عمل می کند چون می داند این ظن را شارع معتبر قرار داده، لایقتفی اثر الظن و إنما یقتفی اثر علمه بأن الشارع اذن فی العمل بهذا الظن. پس ایشان در آیه اول روی لفظ قفو تکیه می کند. که ما می گفتیم قفو یعنی اتباع ومی شود مثل آیه دوم.

در آیه دوم این مطلب را تکرار می کند که این سیاق تخاصم با کفار است وظهور در ارشاد به حکم شرعی عدم حجیت شرعیه ظن ندارد، ولذا می شود همان ارشاد به حکم عقل.

پس ایشان این دو تا آیه را از کار می اندازد. ببینیم آیا فرمایشات آقای صدر تمام است یا نه.